



تحولات ارتش از عهد قاجار تا پایان سلسله پهلوی

گفت‌وگو با دکتر محمد نایب‌پور

سراسر نیمه اول قرن نوزدهم میلادی در اقصی نقاط کشور رواج داشت. حتی برخی از ایالت‌ها مناطق نه تنها با راهزنی در طرق و شوارع مقابله نمی‌کردند، بلکه گروه‌های مسلح تحت امر خود را برای غارت گسیل می‌نمودند تا از سرکردگان گروه‌های راهزن سهم زیادی از اموال غارت‌شده را بستانند.

گاهی اوقات بین حکمرانان مناطق همجوار مناقشاتی برای تعیین نواحی و حدود «مرزی» در می‌گرفت. این مناقشات لفظی به نبردهای نظامی آشکاری منجر می‌شد. درگیری‌های نظامی از این نوع به‌عنوان مثال، بارها و بارها در دوره حکمرانی فتحعلی‌شاه قاجار بین دو پسر او (که یکی از این دو حکمران بروجرد و بختیاری بود و دیگری حکمران کرمانشاه و خوزستان) روی داد.

ارسال میزان معینی از درآمدهای هر ایالت یا ولایت به خزانه شاه و نیز حضور به همراه نیروهای تحت تابعیت در زمان فراخوانی شاه به هنگام جنگ یا برای سرکوب کردن شورش‌ها از جمله وظایف مشخص حکمرانان بود. دربار و شاه به امور داخلی هر ایالت از جمله تنسیق و تنظیم سپاه کمتر توجه می‌کردند. در خور یادآوری است که حتی همین وظایف محدود از جمله آماده نگه‌داشتن سپاه عموماً عملی نمی‌شد. معمولاً در خراسان، کرمان و دیگر ایالات مرزی ایران، فتودال‌های محلی علیه قدرت شاه و دست‌نشانندگان او شورش می‌کردند. حتی برخی خوانین با نفوذ و

و زمان خود بود، در پایان قرن هیجدهم میلادی به کشوری تبدیل شود که در تمام عرصه‌های مناسبی در مقایسه با دولتهای اروپایی عقب‌مانده محسوب گردد. در این دوران، در کشورهای اروپایی مناسبات سرمایه‌داری گسترش یافته بود. بر این پایه، ایران، همچون گذشته، کشوری عقب‌مانده با حاکمیت بی‌حد و مرز زمینداران بزرگ، و فاقد سازمان نظامی مشخص محسوب می‌شد. در این دوران انواع و اقسام مالیات‌ها از مردم شهر و روستا دریافت می‌گشت که افزایش چشمگیر آنها در زمان جنگ و به بهانه تامین سپاه از جمله موارد شایسته یادآوری است. بهره‌کشی وحشیانه زمینداران بزرگ از کشاورزان، که خود سپاه ویژه‌ای به سبک چریک یا نیروی نامنظم در اختیار داشتند، و نیز جنگ‌های خانمان‌سوز فتودالها با یکدیگر دستاوردی جز فقر و مسکنت در روستاها و قحطی‌های دوره‌ای در شهرها نداشت. موقعیت عشایر یا ایلیاتی‌ها در مقایسه با کشاورزان یکجانشین اندکی بهتر بود. کوچ‌نشینان ضمن ورود به ترکیب گروه‌های نظامی خوانین یا افواج نامنظم زمینداران بزرگ، که معمولاً تشکیل‌دهنده هسته اصلی نیروهای شاه بودند، در تقسیم غنائیم نظامی، که به هنگام لشکرکشی‌ها عاید می‌گردید، سهمیم می‌شدند.

به علت فقدان ارتش منظم، تمرکزگرایی و نبود فرماندهی واحد برای اداره نیروهای مسلح کشور، شورشها و سرکشی‌های معمولی خوانین مختلف در

انحصار قوه قهریه نزد دولتها، سبب گریده‌است ارتش به مثابه معیاری در تشخیص ماهیت دولتها بررسی گردد. نوع ساختار سازمانی و پرسنلی ارتش در دولتهای مختلف، یکسان نیست، زیرا سازمان‌سازماندهی آنها رابطه مستقیمی با ماهیت و محتوای دولتها دارد. از این رو، بررسی ارتش و تحولات آن می‌تواند درک تحولات نظام سیاسی کشورهای گوناگون را آسان‌تر و دقیق‌تر نماید. در گفت‌وگوی حاضر دکتر محمد نایب‌پور، جانشین دانشکده علوم مرزی و انتظامی، تاریخچه ارتش را از عهد قاجاری تا پایان سلسله پهلوی تجزیه و تحلیل نموده‌است.

ایشان رساله دکترای خود را به عنوان «روابط ایران و روسیه در دوره ناصری با تکیه بر عهدنامه آخال» دفاع نموده و کتابهای «انقلاب مشروطه و بلشویک‌های ماوراء قفقاز»، «استرآباد در انقلاب مشروطه» و «تاریخ جامع ایران» از م. س. ایوانف، را از زبان روسی ترجمه کرده‌است.

● جناب آقای دکتر نایب‌پور برای شروع گفت‌وگو به تحولات زمینه‌ساز شکل‌گیری ارتش در دوره قاجار اشاره بفرمایید؟

مجموعه‌ای از شرایط (که طرح و بررسی آن در حوصله این بحث نمی‌گنجد) بدین امر انجامید که سرزمین ایران، که روزگاری کشوری پیشرو در عصر

اعتبار مدعی تاج و تخت سلطنتی بودند. در پایان قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم میلادی قاجارها مجبور شدند به نبردهای بی‌امان داخلی برای مطیع ساختن خوانین یاغی و سرکش تن دهند. در این حیص و بیص، استقلال گسترده و پر دامنه خوانین و رهبران قبایل کوچ‌رو در خور ذکر است؛ از جمله خوانین قشقایی، بختیاری، کرد، لر، بلوچ و... رهبران قبایل، مناطق یا سرزمین‌هایی را که قبیله آنان بدان ناحیه می‌کوچید همچون یک دولت فتوادیته موروثی یا مستقل اداره می‌کردند. ایشان در بیشتر مواقع حتی از تمکین ظاهری در برابر قدرت شاه سرپیچی می‌کردند. ارتش شاه و حکمرانان ایالات بیش از همه شامل چریک‌های نامنظم خوانین بود. یگان اسواران طبق معمول همان قبایل کوچ‌نشین بودند. این یگان‌ها قبل از همه ملتزم رکاب خوانین بودند که معمولاً از اجرای اوامر شاهی خودداری می‌کردند.

نامانی داخلی، بحران‌های پیاپی، شورش خوانین، حتی در مناطق داخلی کشور، همچون لرستان و عراق عجم، و نامنی مرزی را می‌توان از پیامدهای ضعف قاجارها در تمام دوره حکومت ایشان بر ایران برشمرد. دقیقاً از سالهای آغازین قرن نوزدهم میلادی، اوضاع به شدت دستخوش تغییر گردید؛ ایران در مدار سیاست کشورهای اروپایی وارد شد که پیامدهای عظیم و جبران‌ناپذیری برای آن داشت. در این دوران عطش تزاریسم برای نزدیکی هرچه بیشتر به مناطق مرزی ایران افزایش یافت. همچنین مداخله فعال انگلستان و فرانسه در امور داخلی کشور ایران و نواحی قفقاز آغاز شد. از این روزگار به بعد سیاست‌های استعماری کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و بیش از همه روس و انگلیس در ایران مهم‌ترین دلیل عقب‌ماندگی‌های بعدی این کشور بود.

پس از تحولات شدید صنعتی در انگلستان و انقلاب بورژوازی در پایان قرن هیجدهم میلادی در فرانسه، مبارزه بین انگلستان و فرانسه در راه برتری‌جویی‌های اقتصادی و سیاسی در اروپا و آسیا شدت یافت. ناپلئون افکار خود را فقط به مبارزه با انگلستان در اروپا محدود نساخت، بلکه در اندیشه حمله به هندوستان بود. لشکرکشی ناپلئون به مصر، در سال ۱۷۹۸ م، با هدف دسترسی به شاهراه‌های دریایی در مسیر هندوستان، انجام شد. او که در این لشکرکشی طعم تلخ شکست را چشید، در سودای تدوین برنامه‌های لشکرکشی از مسیر خشکی به هندوستان افتاد. در چنین حال و هوایی سرزمین ایران برای ناپلئون قدر و منزلتی دیگر یافت.

● در مورد اقدامات ویژه و مهمی که عباس میرزا حول و حوش جنگ‌های ایران و روس برای نوسازی ارتش ایران انجام داد، توضیحاتی بفرمایید؟

بر مبنای مطالب پیش گفته، در سال ۱۷۹۷ م دو گروه از نمایندگان فرانسه با تصویری از قرارداد منعقدشده میان فرانسویان و صفویان به تهران آمدند. در سال ۱۸۰۰ م

ناپلئون قراردادی با امپراتور پاول (پُل) اول منعقد نمود که مضمون آن لشکرکشی مشترک نیروهای فرانسوی و روسی به هندوستان از مسیر ایران بود. در آغاز سال ۱۸۰۱ م قزاقان ناحیه دُن (منطقه‌ای در شمال روسیه) به تعداد بیست و دوهزار و پانصد نفر به دستور پاول (پُل) اول در مسیر تعیین‌شده از آسیای میانه به سوی نقاط هند علیا حرکت نمودند. اما در یازدهم مارس ۱۸۰۱ م پاول اول به قتل رسید. این قتل باعث شد که طرح عملیات مشترک روس و فرانسه برای نزدیکی به مرزهای ایران فعلاً ناکام بماند.

در این زمان انگلیسی‌ها تلاش می‌کردند ایران را به ابزار سیاست‌های استعماری و تجاوزکارانه خود در شرق میانه تبدیل کنند. با هدف مطیع ساختن ایران در تقابل با طرح‌های فرانسویان در حمله به هندوستان از مسیر ایران، و نیز با هدف تحکیم موقعیت برای ورود آسان کالاهای انگلیسی به این کشور بود که در سال ۱۸۰۰ م دولتمردان انگلیسی در هندوستان بر آن شدند که کاپتان ملکم، نماینده خویش، را با عزم و اراده جدی برای همراه کردن شاه با برنامه‌های انگلیس به ایران اعزام نمایند. او در همان سال ورود، موفق شد با ابزار تطمیع، تهدید، هدیه و رشوه قراردادی با فتحعلی‌شاه منعقد کند که مضمون اصلی آن تقابل با فرانسویان و تامین مهمات برای ارتش ایران بود، در صورتی که فرانسه یا افغانستان به ایران تعرض کنند.

در سال ۱۸۰۴ م نیروهای روس شهر گنجه را به اشغال خود درآوردند. بدین ترتیب اولین تقابل یا جنگ بین ایران و روسیه آغاز شد. در نبردی نزدیک منطقه «لچمیدزین» نیروهای روسی به فرماندهی سسیانوف توانستند ارتش ایران را به رغم برتری در شمار نفرات شکست دهند. در این نبرد عباس میرزا، ولیعهد و حاکم کل ایالت آذربایجان، فرماندهی نیروهای ایرانی را عهده‌دار بود. در سال ۱۸۰۵ م خان‌های شکی، شیروان و قراباغ علناً جانب دولت روسیه را گرفتند و این مناطق هم به اشغال ارتش تزاری درآمد.

با تکیه بر قرارداد ۱۸۰۱ م شاه ایران از انگلیسی‌ها خواست به نفع ایران در جنگ مداخله کنند، اما انگلیسی‌ها، که فقط با هدف استفاده از ایران در مسیر علایق و منافع خود این قرارداد را امضا کرده بودند، به درخواست شاه ایران پاسخی ندادند. این اقدام نارضایتی جدی شاه و عباس میرزا را از این دولت موجب شد. اما این وضعیت، فرصت مناسب و ارزشمندی برای ناپلئون بود. در سال ۱۸۰۶ م ژوبر، نماینده ناپلئون، در تهران حضور یافت و به شاه ایران پیشنهاد کرد قراردادی نظامی علیه انگلیس و روسیه با فرانسه منعقد کند.

ژوبر به شاه ایران قول داد ناپلئون او را در بازپس‌گیری گرجستان و مناطق اشغال‌شده از دست سربازان تزار یاری رساند، و مهمات و مواد جنگی را برای ارتش ایران تامین نماید. از سوی دیگر دولت ایران متعهد شد قرارداد با انگلستان را نقض، و همراه و همگام با فرانسویان به هندوستان حمله کند. این بازی‌های سیاسی در حالی

بود که نیروهای روسی حرکت به سوی مرزهای ایران و حرکت رو به جلو را ادامه می‌دادند.

در سال ۱۸۰۷ م عهدنامه فین‌کنشتاین بین ایران و فرانسه به امضا رسید. شاه ایران متعهد شد مناسبات خود را با انگلستان قطع کند و ناپلئون قول داد سلاح و مهمات ارتش ایران را تامین، و نیز کارشناسان خود را برای نوسازی آن اعزام نماید. این اولین گام رسمی دولت ایران در باب نوسازی ارتش بود. شکست‌های ارتش ایران در نبرد با نیروهای روس بیانگر تزلزل و ناپایداری افواج چریک خوانین و اتحاد شکننده آنان در نبرد بود. پس شاه و عباس میرزا تصمیم گرفتند سازماندهی نیروهای منظم را در دستور کار قرار دهند. در سال ۱۸۰۷ م گروه‌های نظامی پرتعداد فرانسوی به سرپرستی ژنرال گاردان به ایران اعزام شدند. این هیات فرانسوی به امر سازماندهی نیروهای نامنظم (پیاده و توپخانه) ایران به سبک و سیاق اروپایی سرگرم شد. این اقدام به‌طور همزمان می‌بایست در کنار افواج نامنظم خوانین انجام می‌شد.

از پیامدهای زیان‌بار قرارداد ۱۸۰۷ م تصویب رژیم کاپیتولاسیون برای فرانسوی‌ها در ایران بود. پس از مدتی کوتاه اوضاع و احوال بین‌الملل به‌طور اساسی تغییر یافت. اول ژوئیه ۱۸۰۷ م در تفلیس قرارداد صلحی بین روسیه و فرانسه به امضا رسید و بدین ترتیب تعهد فرانسویان در تامین و تدارک سلاح و مهمات ارتش ایران تحقق نیافت. گاردان به شاه ایران اصرار کرد تا حسب ضرورت قرارداد صلح با روسیه را امضا کند، و مستشاران نظامی فرانسه را از ارتش ایران فراخواند. شایان ذکر است که ارتش ایران در جنگ با روسیه همچنان شکست‌های پیاپی را متحمل می‌شد. در سال ۱۸۰۸ م نیروهای تزاری نخبان را اشغال، و ایروان را محاصره کردند.

در ادامه تلاش‌های دولت ایران برای فرار از مثلث شوم روس - انگلیس - فرانسه و پناه بردن از یکی به دامن دیگری، در سال ۱۸۱۰ م گروهی از مستشاران نظامی انگلیس به ایران آمدند. در سال ۱۸۱۱ م، سرگور اوزلی، سفیر جدید انگلیس، به ایران آمد و برای فتحعلی‌شاه شصدهزار تومان (کمک سه ساله)، حدود سه‌هزار قبضه اسلحه، توپ و دیگر تجهیزات نظامی را به همراه آورد. در این ماموریت، مستشاران جدید نظامی انگلیس هم ملتزم رکاب اوزلی بودند.

شایان یادآوری است، به‌رغم کمک‌های ارسالی برای شاه ایران، در گام اول از فرانسه و در گام دوم از انگلیس، ایران در نبرد با روسیه همچنان متحمل شکست‌هایی سنگین شد. در این دوران، روسیه یکی از ارتش‌های کارآمد اروپا را در اختیار داشت. ساختار اجتماعی - اقتصادی عقب‌مانده ایران نیز در تشکیلات و سازماندهی نظامی تأثیر نهاد. نیروهای ایرانی، که شامل چریک‌ها و گروه‌های خوانین بودند، در برابر ارتش منظم روسیه تاب مقاومت نداشتند. اکتبر ۱۸۱۲ م، در نبردی در اصلاندوز، نیروهای

**در سال ۱۸۰۷ م. عهدنامه
فین کنشتاین بین ایران و
فرانسه به امضا رسید. شاه
ایران متعهد شد مناسبات
خود را با انگلستان قطع کند
و ناپلئون قول داد سلاح و
مهمات ارتش ایران را تامین،
و نیز کارشناسان خود را برای
نوسازی آن اعزام نماید. این
اولین گام رسمی دولت ایران
در باب نوسازی ارتش بود**

**به دنبال پیروزی‌های پیاپی
روسها در جبهه‌های نبرد،
شاه ایران پیشنهاد مذاکره
را پذیرفت و در دهم فوریه
۱۸۲۸ م. قرارداد صلح در
روستای ترکمنچای امضا شد.
برخورداری از حقوق کنسولی،
قدرت برتر اقتصادی برای
روس‌ها و پذیرش سلطه آنان
در ایران، به‌ویژه در مناطق
شمالی، از ابعاد مهم و ناشناخته
پیمان صلح ترکمنچای بود. این
قرارداد نقطه پایان جنگهای
ایران — روسیه در آغاز قرن
نوزدهم میلادی به‌شمار می‌رود**

روسیه ارتش عباس‌میرزا را به طور کامل قلع و قمع کردند. چیزی نمانده بود که خود عباس‌میرزا هم به اسارت درآید. در نتیجه در اکتبر ۱۸۱۳ م. در روستای کوچک گلستان پیمان صلح گلستان به امضا رسید و بخش‌های وسیعی از اراضی ایران به مالکیت دولت روسیه درآمد. با محاسبه‌ای ساده مشخص می‌گردد که تلاشهای چندجانبه، ولی بی‌هدف فتحعلی‌شاه و فرزند دلسوزش، عباس‌میرزا، برای کارآمدی ارتش ایران و پایداری در برابر ارتش روسیه نتیجه‌ای در بر نداشت.

در بیست‌وپنجم نوامبر ۱۸۱۴ م. دوباره شاه ایران دست به دامن انگلیسی‌ها شد و همچون گذشته قراردادی بی‌فایده را امضا کرد که از جمله مفاد آن حضور مستشاران نظامی انگلیس در ارتش ایران و مساعدت‌های مالی تا مبلغ دویست‌هزار تومان به ارتش ایران بود. عباس اقبال، مورخ نام‌آور ایرانی، به درستی قضاوت می‌کند که قرارداد ۱۸۱۴ م. در حقیقت تمام مناسبات بین‌المللی ایران را تحت سلطه سنگین انگلیسی‌ها درآورد و با انعقاد آن، سیاست استقلال ایران از بین رفت. در ۱۸۱۷ م. میرزاابوالحسن‌خان، ایلیچی شاه، نزد الکساندر اول، تزار روس، رفت تا شاید روس‌ها را از ادامه عملیات نظامی باز دارد و اراضی از دست‌رفته را باز پس گیرد، ولی نتیجه‌ای در بر نداشت. در همین سال ژنرال یرمولوف، سفیر ویژه تزار، به ایران آمد و او هم در حالت مخاصمه، بدون دستیابی به هدفی خاص، ایران را ترک کرد.

در این میان عباس‌میرزا تحولات مربوط به بازسازی ارتش ایران را پی‌گیری نمود که طی هفت سال، یعنی از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۱ م. اندکی پیش رفت. نتایج این اقدام در جنگهای ایران و عثمانی در ۱۸۲۱ م. ظاهر گشت. دستاورد این نبرد، امضای قرارداد «ارزنه الروم» در ۱۸۲۳ م. بود. وضعیت ارتش ایران در نبرد با دولت عثمانی بیش از هر موقع دیگر روحیات انتقام‌جویانه را در دربار ایران و در مجامع روحانی علیه روسیه تحریک نمود. ۲۳ ژوئن ۱۸۲۶ م. روحانیت ایران فتوای جهاد علیه روسیه را صادر، و به دنبال آن ارتش ایران، به‌طور غیرمترقبه، به ارتش روسیه حمله کرد. در ابتدا نیروهای ایرانی به موفقیتی نسبی دست یافتند، اما پس از آنکه نیروهای ذخیره روس به منطقه آمدند، نیروهای ایرانی در نزدیکی گنجه شکست خوردند. نیروهای ایرانی در اوج بی‌نظمی از رود ارس گریختند. بدین‌گونه نیروهای بازسازی‌شده ایرانی با کمک مستشاران نظامی انگلیس، تقریباً به طور کامل، از هم پاشیدند. تلاشهای عباس‌میرزا در راه ایجاد ارتشی منظم براساس الگوی اروپایی عملاً به ناکامی منجر شد. اساسی‌ترین دلیل این ناکامی آن بود که اصلاحات نظامی عباس‌میرزا از بنیان اجتماعی — اقتصادی لازم برخوردار نبود. هرچند ناکامی در الگوبرداری از ساختار نظامی اروپایی رخ نمود، در شرایط آن زمان این ساختار مناسب‌ترین الگو برای ایران در ربع اول قرن نوزدهم میلادی به‌شمار رفت. شکست‌های ایران در دوره دوم جنگ با

روسیه به افتضاحی بدتر از پیمان گلستان منجر شد. به دنبال پیروزی‌های پیاپی روسها در جبهه‌های نبرد، شاه ایران پیشنهاد مذاکره را پذیرفت و در دهم فوریه ۱۸۲۸ م. قرارداد صلح در روستای ترکمنچای امضا شد. برخورداری از حقوق کنسولی، قدرت برتر اقتصادی برای روس‌ها و پذیرش سلطه آنان در ایران، به‌ویژه در مناطق شمالی، از ابعاد مهم و ناشناخته پیمان صلح ترکمنچای بود. این قرارداد نقطه پایان جنگهای ایران — روسیه در آغاز قرن نوزدهم میلادی به‌شمار می‌رود.

● جناب آقای نایب پور آیا وضعیت ایران از لحاظ جغرافیایی تأثیری در ارتش آن داشت؟

به خاطر درگیری دولت عثمانی در مناطق جنوب اروپا و مناطق نزدیک دریای سیاه، عثمانی‌ها مجبور بودند که یک ارتش پرتعداد و سازمان‌یافته داشته باشند. در دوره امیرکبیر چند مستشار سوئدی قصد داشتند به ایران بیایند، ولی فقط دو نفر از آن‌ها به کشور رسیدند. در واقع دولت ایران اگر می‌خواست از مناطق شمال و شمال غرب و شرق قلمرواش کسی را به مملکت بیاورد با روسیه روبرو می‌شد. در جانب مرزهای غربی ایران هم امپراتوری عثمانی قرار داشت و مرزهای شرقی هم همجوار هندوستان و انگلستان بود. در مرزهای دریایی هم، انگلستان و هلندیها، اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، سالهای سال آنجا عرض اندام کردند، و نیز تحت عنوان دزدیهای دریایی امنیت آن منطقه به خطر افتاده بود. بنابراین نزدیک‌ترین راه به اروپا، از روسیه و عثمانی می‌گذشت. یکی از دلایلی که کشورهایی مثل فرانسه، انگلستان، و روسیه در این دوره به ایران کمکهای نظامی کردند، علاقه‌مندی آنها به پیروزی ایران در نبردهای نظامی نبود، بلکه به خاطر خطری تحت عنوان عثمانی بزرگ بود. امپراتوری عثمانی روز به روز از پتانسیل نظامی و مذهبی قوی برخوردار می‌شد، به گونه‌ای که ممکن بود دروازه‌های اروپا را به خطر اندازد. پس بهترین راه این بود که اروپاییان ایران را از بنیه نظامی ظاهراً قوی برخوردار کنند تا ایران به دلایلی، مثلاً ادعاهای ارضی، دوباره با عثمانی درگیر شود و مناطق ارضی خودش را بگیرد. کمالینکه در دوره قیل از قاجار، بارها و بارها عتبات عالیات بین ایران و دولت عثمانی دست به دست شده بود. انگیزه اروپا در واقع درگیر ساختن امپراتوری عثمانی به مرزهای شرقی خود بود تا بدین وسیله مانع شود که این دولت به دروازه‌های اروپا دست یابد. امروزه چهار اصل زیر در اهمیت یک کشور تأثیرگذار است: ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر. در هر دوره تاریخی، ایران صفحه شطرنج معادلات بین‌المللی بوده است. از روزی که کشوری به نام ایران به وجود آمد، بحث خلیج فارس و دریای خزر برای ایران فرصتی بوده است که دیگران می‌خواستند این فرصت را بگیرند. در دوره مورد بحث ما، ایران با مشکلی روبرو بود تحت عنوان محدودیت‌های جغرافیایی؛ یعنی در شمال مرزهای ایران، روسیه، در غرب، عثمانی

و در شرق، هندوستان قرار داشت و هرکسی می‌خواست وارد ایران شود و برای نوسازی ارتش اقدامی انجام دهد، با مشکل روبرو می‌گشت.

● آقای دکتر با این وضعیت، چرا حکومت ایران با امپراتوری عثمانی متحد نشد؟

تقابل سنتی بین ایران و عثمانی مانع می‌شد ایران و عثمانی متحد گردند. این تقابل سنتی از اختلافات مذهبی سرچشمه می‌گرفت؛ ایرانی‌ها پیرو مذهب تشیع و عثمانی‌ها سنی بودند. این دو دولت هیچ‌وقت به این فکر نکردند که یک خدای واحد، یک پیامبر واحد و یک کتاب واحد دارند؛ درواقع سه اصل مهم را رها کردند و تقابل با یکدیگر را مدنظر قرار دادند. به عنوان مثال یکی از دلایل مهم لشکرکشی‌های ایران به مرزهای غربی کشور این بود که کاروانی از خانواده فتعلی‌شاه، شامل همسران، وی برای زیارت عتبات عالیات به سرزمین عثمانی می‌رفت، اما نیروهای مرزی عثمانی جلوی آنها را گرفتند و آنها را بازرسی کردند. همین بهانه‌ای شد برای عباس‌میرزا که نیروهای ایران را به مرز غربی ایران ببرد و با نیروهای مرزی عثمانی درگیر شود. این منازعه در نهایت با انعقاد پیمان ارزنه الروم پایان یافت و ایران به طور رسمی باز هم بسیاری از مناطق خود را در شمال غرب و غرب از دست داد.

● بعد از عباس‌میرزا، ظاهرًا شخصیت دوم تاریخی که تاثیر بسیار مهمی در نوسازی ارتش گذاشت و توانست اقدامات موثر انجام بدهد میرزا اتقی‌خان امیرکبیر بود. در این مورد توضیحاتی بفرمایید؟

اقدامات اصلاح‌گونه امیرکبیر را در مورد نظام لشکری باید با توجه به کاستی‌های پیش‌گفته ارزیابی نمود. طرح امیرکبیر از نظر کیفیت و کمیّت همه‌جانبه بود، و حتی تأسیس نیروی دریایی هم در برنامه عمومی او قرار داشت. دو قرارداد ننگین گلستان و ترکمانچای ایران را از داشتن ناوگان دریایی در دریای خزر محروم کرده بود. با این حال، امیرکبیر با شجاعت طرح تأسیس نیروی دریایی را دنبال کرد. اصلاح هیات فرماندهی و تربیت صاحب‌منصب مساله‌ای عمده و اساسی قلمداد می‌شد که فقط به دست خبرگان اروپایی انجام‌شدنی بود. امیرکبیر از دولت فرانسه کمک خواست، زیرا مریبان فرانسوی در زمان محمدشاه وظایفشان را به خوبی انجام نداده بودند. البته این دلیل کافی نبود، زیرا سابقه افسران انگلیسی بدتر از آنان بود. از اینها گذشته، گویا امیر چندان میانه خوبی با فرانسویان نداشت و گفته بود آنها «یک مشت مردم فضولی هستند». شاید مساله رقابت انگلیس و فرانسه نیز در ذهن امیر بی‌تاثیر نبود و مزید بر علت گشته بود. امیرکبیر از استخدام افسران انگلیسی هم امتناع کرد، زیرا آگاه بود که این اقدام ناخرسندی روسیه را برخواهد انگیزخت. پس راه سلامت و مصلحت دولت را به درستی تمیز داد که خبرگان نظامی را از کشوری بیاورد که از انگیزه‌های

سیاسی به دور باشند. از این رو به دولت اتریش و پروس روی آورد که گذشته از جنبه بی‌طرفی سیاسی، در فن جنگ ترقی شایانی کرده بودند. حدود دو ماه بعد شیل موضوع استخدام مشاقان نظامی انگلیس را با امیر در میان نهاد. امیر مخالفتی نکرد، ولی تاکید کرد که افسران انگلیسی باید نوکر دولت باشند و با مواجهی که می‌گیرند نیکو خدمت کنند. در میان معلمانی که امیر از اتریش استخدام نمود چهار صاحب‌منصب نظامی بودند که دو نفر آنها بارون گومنز و نمپرو در زمان حیات امیر به تهران رسیدند. امیر به گومنز بسیار توجه کرد و مسئولیت اصلی اصلاح نظام را به او سپرد. این افسر کاردار اتریشی اصول فرماندهی را به صاحب‌منصبان قشون تعلیم داد و تحت نظر او شعبه فتون نظامی دارالفنون تأسیس گردید. هدف این بود که سپاه ایران به قانون علمی مشق و تعلیم بگیرند. همچنین در این دوره متونی تحت عنوان «نظام ناصر» یا فن نظام جدید برای اولین بار به رشته تالیف درآمد.

هرچند اقدامات امیر شایسته بود، مستعجل شد. پس از برکناری امیر از مقام صدارت و در همان چند روزی که هنوز امارت نظام را داشت، چند نظامی مهاجر ایتالیایی هم به تهران آمدند. ایشان مامور شدند تاکتیک نظامی یا فن آرایش نیرو را تعلیم دهند. اما بارون گومنز در ایران نماند و پیش از پایان ماموریت دوساله‌اش، به خواهش خود ترک خدمت کرد. جهت دیگر نقشه نظامی امیر، تجدید نظر در سازمان لشکری بود. او تشکیلات نظام را برپایه دائمی نهاد و در کتابچه‌ای تحت عنوان «خیالات اتاکی» جمع قشون ایران را صد و هفتاد هزار نفر در نظر گرفته بود. او برای ایالات هنگ‌های ثابت برقرار نمود و صاحب‌منصبانی را فرستاد تا به آنها تعلیمات جدید بدهند. از نوآوری‌های دیگر امیر این بود که در سازمان نظامی، رسم بخشیدن مناصب بی‌شغل را برانداخت. سازمان لشکری در دفتر مخصوص ثبت گردید. تعداد مقام‌های نظامی به دقت معین شد و معیار ترفیع صاحب‌منصبان، فقط شایستگی آنان بود، نه وابستگی به دربار.

قسمت دیگر نقشه لشکری، بنای کارخانجات اسلحه‌سازی در تهران و دیگر ایالات، مانند آذربایجان، خراسان، فارس و اصفهان، بود. نظر امیر این بود که اسلحه و مهمات نظامی مورد نیاز لشکر هریک از ایالات مهم، در همان‌جا ساخته گردد. براساس این، ریاست قورخانه پایتخت را به حاج‌محمدحسین جبه‌دار باشی سپرد که مهارت فنی داشت.

مطابق با این سیاست، کارخانه توپ‌ریزی و باروت‌سازی تبریز، که یادگار عهد عباس‌میرزا بود، از نوبه کار افتاد. در امیرآباد تهران کارخانه مهمات‌سازی تأسیس شد. ماده قطران که در توپخانه استفاده می‌شد و تا آن زمان از روسیه وارد می‌گشت، در رحمت‌آباد گیلان ساخته شد، و سلاح و مهمات از انگلیس و روسیه خریداری گشت. در آیین نوین تدوین‌شده به دست امیرکبیر، رسم قدیمی سیورسات برافتاد. به همان اندازه که جلوی کزروی سپاه



گرفته شد، مراقبت گردید که جیره و مواجب و پوشاک سرباز بی‌کم و کاست تأمین گردد. از کارهای دیگر، بنای مریضخانه دولتی برای سپاهیان بود.

از مواد دیگر برنامه لشکری امیر می‌توان به ساختن دژهای نظامی در نواحی مرزی و منطقه‌های داخلی که کمتر در امن و امان بودند اشاره کرد. در این دژها و باستین‌ها عده‌ای سرباز گماشته شدند که پاسداری و حفظ امنیت را برعهده داشتند. در نواحی ترکمن‌نشین دژهایی در خواجه‌نفس، گمش‌تپه و حسینقلی بنا گردید. همچنین سایر قلاع نظامی در فارس، دزفول، خرم‌آباد و خوی ترمیم و بازسازی شد. مجموع این تأسیسات به حفظ امنیت کشور کمک کرد.

درنهایت باید به تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس اشاره نمود. امیر مصمم بود در خلیج فارس نیروی دریایی و کشتی جنگی و بخاری تأسیس کند و به همین منظور، با دولت امریکا قراردادی منعقد نمود. اما پس از برکناری او، جانشین نالایقش پیمان منعقدشده میان او و امریکا را برهم زد.

● بریگاد قزاق در ایران چگونه تشکیل گردید و این نیرو از چه خصوصیات و توانمندیهای نظامی و انتظامی برخوردار بود؟

اصولا در عهد قاجاریه تشکیلات منسجم و کاملی تحت عنوان ارتش وجود نداشت. در دومین سفر ناصرالدین‌شاه به فرنگستان بود که اندیشه ایجاد نیرویی کارآمد و نظامی در ذهن او پدید آمد. در این سفر چون وضع سواره‌نظام قزاق روسیه در نظر ناصرالدین‌شاه بسیار خوب جلوه کرد، از امپراتور روس صاحب‌منصب مشاقتی تقاضا نمود که به ایران بیاید و سواره را مشق قزاقی بدهد. بنابراین سرهنگ دومانتویچ در ۱۲۹۶ ق. (۱۸۸۹ م.) وارد تهران شد.

دولت ایران عده‌ای از سواران مهاجر (اهالی بادکوبه و ایروان) را برای تعلیم به او سپرد. در ۱۲۹۹ ق. (۱۸۹۲ م.) هیات دیگری به ریاست کلنل چارکوفسکی جانشین دومانتویچ شد. شایان ذکر است که یکی از منابع

ارزشمند و روشنگر در تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در مورد تحولات مربوط به نیروی قزاق، سفرنامه «ایران و ایرانیان» س. لومینتسکی است که بنده آن را از زبان روسی به فارسی ترجمه کرده‌ام. نویسنده در این اثر چنین آورده است: «به واسطه برخورداری از برخی امتیازات ویژه، قزاقان موجب خود را مرتب دریافت می‌کنند، غذای عالی دارند، با میل و رغبت از انضباطی خشن تبعیت می‌کنند و بی هیچ قید و شرطی به رئیس خود وفادارند.» این امر در حالی بود که نیروهای غیرقزاق ایران اوضاع مشوشی داشتند و به باور لرد کرزن تنها موردی که نشان از یک‌رنگی داشت، همان لباس فرم بود. وگرنه در واقع از لحاظ سربازگیری، لباس و اسلحه و تجهیزات، انضباط و خدمت، قشونی نامرتب‌تر از نیروهای ایرانی در سراسر جهان وجود نداشت. یگان قزاق ابتدا بریگاد (در زبان روسی به معنای تیپ) قزاق بود که بعدها با افزودن یک آتشبار توپخانه صحرایی به بریگاد به صورت چهار هنگ درآمد.

پس از چارکوفسکی، سرهنگ کورمین گرادیف به مدت سه سال، تا ۱۳۱۲ ق. ریاست قزاقخانه را عهده‌دار شد. سپس سرهنگ کاساکوفسکی به ریاست تیپ سواره قزاق منصوب گشت. او هم به تکمیل این

تیپ اقدام کرد و با تقشه و طرح وی ساختمان قزاقخانه گسترش یافت. دوره فرماندهی کاساکوفسکی، دوره اوج قدرت، اقتدار و نفوذ سیاسی این واحد نظامی در ایران است. کاساکوفسکی در تابعیت ستاد ارتش قفقاز بود و اداره بودجه قزاقخانه و بانک استقراری روس هم در اختیار او بود. در سایر منابع آمده است که فرمانده تیپ قزاق در امور مالی کاملاً مستقل و مطلق‌العنان بود. ناگفته نماند که در ایران این دوره تمام عزت و اقتدار این واحد به تهران ختم می‌شد و در تهران هم ابزار نمایش قدرت برای صاحبان ادارات و اربابان زمیندار بود. محل قزاقخانه در تهران جنب میدان مشق بود (محل فعلی وزارت خارجه و اداره پست). ستاد ارتش روسیه و قفقاز به کاساکوفسکی، هنگام خدمت در ایران، درجه مژور ژنرال (سرلشکری) اعطا کرد. بریگاد قزاق در این دوره بخشی از نیروهای مسلح روسیه و در تابعیت ستاد کل قفقاز بود. لذا فرماندهان قزاق هیچ‌گونه تابعیتی از ایرانی‌ها، از شخص شاه و سایر افراد زیردست نداشتند.

مظفرالدین شاه توجه خاصی به بریگاد قزاق داشت تا جای که بنا به گزارش لومینتسکی در سال ۱۸۹۸ م شاه در مراسم سان حضور یافت و غذای قزاق‌ها را چشید. در حالی که اوضاع امنیتی در سراسر کشور، به‌ویژه نواحی شمال شرق، نابسامان، و در حد به اسارت بردن ایرانیان بود، بریگاد قزاق با اجرای مانورهای دروغین در تهران خیال شاه را از ناامنی‌های موجود راحت می‌کرد. توجه ویژه شاه به نیروهای قزاق یکی از زمینه‌هایی بود که باعث شد نارضایتی در قشون ایرانی غیرقزاق به وجود آید، و در نتیجه در ایجاد بحران و ناامنی در سراسر کشور موثر بود. موثرترین عامل در توجه ویژه ناصرالدین شاه به قشون قزاق، اندیشه به کارگیری قزاقان برای سرکوب مردم ستمدیده، به‌ویژه به هنگام ظهور نارضایتی‌های اجتماعی، بود. جالب توجه است که به‌رغم این توجه مخصوص، نیروهای قزاق از شاه اطاعت نمی‌کردند و در پی منافع دولت تزاری بودند. براساس اطلاعات موجود، اصلی‌ترین کاربرد قشون قزاق، در عصر حیات ناصرالدین شاه و سنوات بعد، حفظ منافع دولت روسیه تزاری در لباس قزاق و با کمک پول، سرمایه و امکانات ایرانی بود. در سال ۱۸۹۷ م روسها در راه توسعه جاسوسی خود در مشرق و جنوب شرق ایران گامی مهم برداشتند و تحت عنوان قرنطینه، عده‌ای از پزشکان روس را در مرزهای شرقی مستقر کردند. قزاق‌های روس پس از ورود به ایران در آنجا ماندگار شدند. به تدریج افسران روس وظایف اداری را نیز عهده‌دار شدند و در مقامات کشوری و لشکری محلی ایران (در شرق) اوامر صادر می‌کردند. آنان در امور محلی مداخله می‌نمودند و معمولاً در مقابل ماموران فاسد دولتی، جانب مردم را

می‌گرفتند.

وضعیت تجهیزات نظامی و اسلحه قشون هم در این دوره مشخص است. اسلحه‌های سنگین (توپخانه) و سبک یا به دلیل قدیمی بودن مفید نبود یا کسی طرز به کار انداختن آنها را نمی‌دانست. توپ‌های ممتاز را گاهی از قورخانه بیرون می‌کشیدند بدون آنکه نفرت در طرز کار انداختن آنها سررشته داشته باشند. از توپ‌های صحرایی هم که دارای وسایل حمل و نقل کافی باشد خبری نبود. یکی از خدمات مهم بریگاد قزاق، در فاصله زمانی ترور ناصرالدین شاه تا روی کار آمدن مظفرالدین شاه، همانا حفظ نظم پایتخت و استقبال از شاه جدید در مراسم ورودی در یافت‌آباد تهران بود. هر ساله بسیاری از نیروهای بریگاد قزاق به مرخصی‌های طولانی زمستانی می‌رفتند و هرگز به واحدهای خود بازمی‌گشتند، بنابراین افراد جدید جای آنها را می‌گرفتند.

درباره ترکیب نیروی بریگاد قزاق، اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد. مهاجران مهم‌ترین منبع تأمین نیروی بریگاد به شمار می‌آمدند و در واقع در دوران حیات آن، بخش اعظم صاحب‌منصبان و دیگر کارکنان آن ترک‌زبان‌ها بودند. از رقم تخمینی هزار و ششصد نفر قزاق، که در سال ۱۲۸۱ ش. (۱۹۰۲ م.) در صفوف مختلف خدمت می‌کردند، حدود هزار و سیصد نفر آنان داوطلب و بقیه از قبیله شاهسون بودند. هم روس‌ها و هم ایرانی‌ها بریگاد قزاق را به چشم یک ابزار روسی می‌نگریستند که تلاوم نفوذ روسیه و گسترش آن را در سراسر ایران باعث می‌شد. برای مثال نخستین فرمانده بریگاد، کلنل دومانتویچ، یک ناسیونالیست روسی بود که به ماموریت خود به چشم بخشی از جنگ روسیه علیه انگلیس نگاه می‌کرد؛ به عبارت دیگر از نظر افسران روس بریگاد قزاق، تقویت منافع روسیه با دفاع از استبداد قاجار پیوندی تنگاتنگ داشت. اقداماتی که دولت روسیه در سالهای حکمرانی مظفرالدین شاه برای تجهیز ارتش ایران انجام داد در واقع به منظور صدور سلاح‌های کهنه خود به ایران بود؛ سلاح‌هایی که کارایی لازم را نداشتند. دولت روسیه در سال ۱۲۷۲ ش. (۱۸۹۳ م.) هزار قبضه تفنگ و چهار عراده توپ فولادی برای دولت ایران به عنوان هدیه فرستاد که هدف از ارسال آنها، فقط تقویت بریگاد قزاق بود که می‌بایست حافظ منافع آن دولت باشد.

در سالهای آخر سلطنت مظفرالدین شاه، بریگاد قزاق هم مانند سایر بخش‌های اداری ایران با بحران مالی روبرو شد. به‌نظر می‌رسد تا این زمان بودجه مورد نیاز بریگاد قزاق را به صورت نامنظم دولت ایران تأمین می‌کرد. فرمانده بریگاد نیز گهگاه با سرپیچی از تقاضای دولت ایران در مورد مسائل مالی بریگاد قزاق، فشارهای مالی را بر دولت وارد می‌ساخت. در سال ۱۹۰۵ م پرداخت‌های مربوط به بریگاد قزاق جداً به تعویق افتاد، به طوری که سرهنگ چرنوبوف هشتاد هزار تومان بدهکار بود. دلیل این امر، فقدان یک نظام حسابرسی بود و به همین علت، دولت ایران از چگونگی دخل و خرج بریگاد قزاق آگاهی



چندانکی نداشت و همین امر موجب اتلاف و فساد مالی چارناپذیر در بریگاد قزاق شد.

قدرت یافتن بیش از حد قزاق‌های روس اعتراض مردم ایران، به‌ویژه نمایندگان آنها در مجلس اول بعد از انقلاب مشروطه، را موجب شد. از جمله آقاسیدمحمد طباطبایی، مجتهد تهران، در مجلس به بریگاد قزاق حمله کرد. وی اعتراض کرد که چرا لباس فرم قزاق‌ها و نیز سردوشی‌ها، نشان‌ها و براق‌های ایشان به سبک روسی است. بریگاد قزاق در سالهای قبل از مشروطه (مصادف با ایامی که مظفردالدین‌شاه به شدت بیمار بود) و در زیر فرمان کلنل چرنوزوف، راه انحطاط را پیمود. در این میان می‌توان به فساد اداری چرنوزوف و زدنی او حقوق و دستمزد قزاقان اشاره کرد. سرانجام در ۱۲۸۶، ش فرمانده جدید بریگاد قزاق، کلنل ولادیمیر لیاخوف، وارد تهران شد. در دوران تصدی لیاخوف بر بریگاد قزاق بود که انضباط شدت یافت، کارها با کفایتی بیشتر اداره شد و بریگاد قزاق توانست اقدام ننگین خود را در خفه کردن انقلاب مشروطه اجرا کند. بریگاد قزاق علاوه بر ادای وظیفه سیاسی خود در پایتخت، وظایف نظامی متعددی را در سایر ایالات بر عهده داشت: از جمله فراهم کردن محافظان شخصی برای والیان ایالات، تامین کارکنان برای قرنطینه خراسان و نیز فعالیتهایی که از طریق آن بتوان اطلاعات مفیدی برای اربابان روسی جمع‌آور کرد. در چنین وضعی ورود یگان‌های قزاقی به ایالات، نفرت شدید مردم را برانگیخت، زیرا عموماً نشانه دیگری از تسلط روسیه بر ایران به شمار می‌آمد. هم‌زمان با قدرت‌گیری بریگاد قزاق در عصر لیاخوف بود که افراد غیرنظامی به خدمت بریگاد درآمدند، بی‌آنکه استفساری از دولت ایران به عمل آید.

لیاخوف همه پرسش‌های مربوط به مراحل ثبت نام و مرخص کردن افراد را شخصاً کنترل می‌کرد. گرچه شاه و صدراعظم می‌توانستند کسانی را برای رده‌های بالای بریگاد معرفی کنند، تشکیلات موسسه افسری اساساً در دست فرمانده روس بود. روسیه همواره سعی می‌کرد از حوادث سیاسی مساعد به نفع خود بهره‌برداری کند و بر قدرت بریگاد قزاق بیفزاید. بحران‌های مالی متعدد و نبود تسلیحات و تجهیزات پیشرفته در بریگاد قزاق از جمله عواملی بود که کارآمدی این یگان را حتی در خود تهران در حال‌های از ابهام فرو برد. مجلس اول هم روز به روز حلقه محاصره خود را بر لیاخوف و بریگاد قزاق تنگ‌تر می‌نمود. با وخیم‌تر شدن اوضاع و افزایش تنش بین مجلس و بریگاد قزاق، کلنل لیاخوف برای آنکه امتیازی به افکار عمومی مردم ایران بدهد، عنوان رسمی «سرپرست آموزش سواره‌نظام ایران» را در برابر عنوان قبلی خویش، یعنی «فرمانده بریگاد قزاق ایران»، مطرح کرد و به کار گرفت. در گیرودار افزایش ناراضیاتی مردم از حکومت قاجار، در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م، هزار نفر قزاق ایرانی به فرماندهی افسران روسی، بهارستان و مسجد سپهسالار را محاصر کردند و مجلس به توپ بسته شد. در پی آن رهبران مشروطه‌خواه را دستگیر

کردند و به تبعید فرستادند یا اعدام کردند و سرهنگ لیاخوف روسی، فرمانده قوای قزاق، فرماندار نظامی تهران شد. بدین ترتیب یکی از وقایع مهم و عبرت‌آموز تاریخ معاصر ایران تحقق یافت که همانا سرکوبی مجلس و آزادخواهان و مشروطه‌طلبان به دست بریگاد قزاق و با حمایت علنی انگلیسی‌ها بود. دوران اقتدار روسها و فرماندهی ایشان بر بریگاد قزاق با شکست کلنل استاروسلسکی در چند فقره عملیات در مرزهای شمالی ایران پایان یافت (این واقعه در دوران حکومت احمدشاه قاجار روی داد). سپس نیروی قزاق مستقر در قزوین در یگانی ادغام شد که سرتیپ رضاخان فرماندهی آن را عهده‌دار بود. آبرونساید، مامور دولت انگلیس، رضاخان را برای اهداف دولت انگلیس مناسب دید و از همین رو او را وارد دولت ساخت. به این ترتیب رضاخان به سرعت نخست‌وزیر شد.

● **نیروی قزاق با اینکه، به لحاظ تعداد، زیاد نبودند چگونه توانستند در سطح ملی به چنین اقداماتی دست بزنند؟**

این مساله را باید مدنظر قرار داد که امنیت فقط به پایتخت محدود بود، البته امنیتی هم که در پایتخت وجود داشت امنیتی نیم‌بند به برکت حضور بریگاد قزاق بود. در آن زمان در مرزهای شمال شرق ایران، ترکمن‌ها مردم منطقه مشهد را می‌گرفتند و در ازبکستان امروز، یعنی نواحی ماوراءالنهر، به فروش می‌رسانند؛ درواقع ایرانیها را در بازارهای برده‌فروشی به فروش می‌رسانند. در مرزهای شرقی وضع از این بدتر بود، کمالینکه ما در این دوره هرات را از دست دادیم. در مرزهای غربی نیز همیشه بین نیروهای ایران و عثمانی بر سر زائرانی که به زیارت عتبات عالیات می‌رفتند منازعاتی وجود داشت، ولی ایران نمی‌توانست کاری انجام دهد. بنابراین فقدان ارتش منظم و آموزش‌دیده، زمینه‌ای را فراهم می‌کرد که بریگاد قزاق هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد، چون اگر شاه بریگاد قزاق را از دست می‌داد، دیگر همین امنیت نیم‌بند پایتخت هم از بین می‌رفت.

● **ظاهراً دو مین نیروی قدرتمند نظامی و انتظامی نیروی ژاندارمری است. در آن دوره، ژاندارمری چه کیفیتی داشت؟**

در ۱۲۹۱ ق میرزا حسین‌خان مشیرالدوله، وزیر امور خارجه، با حفظ سمت، سپهسالار کل نظام ایران شد و لقب سپهسالار اعظم یافت. از جمله اقدامات مهم او تنظیم ارتش و تنسیق سازمان آن بود. بر پایه گزارشی که او شش ماه پس از احراز این مقام برای شاه نوشت، ایران در آن سال هشتاد هزار نیروی نظامی داشت و شمار نیروی ساخلو (به نیروهایی می‌گفتند که در مرزها مستقر بودند) ولایات و نیروهای محلی هم به بیست هزار نفر می‌رسید (روی هم رفته صد هزار نفر). برای نمایش پیشرفت نیروی نظامی، به دستور سپهسالار رژیم با

یکی از دلایلی که کشورهای
مثل فرانسه، انگلستان، و
روسیه در این دوره به ایران
کمک‌های نظامی کردند،
علاقه‌مندی آنها به پیروزی
ایران در نبردهای نظامی نبود،
بلکه به خاطر خطری تحت
عنوان عثمانی بزرگ بود.

امپراتوری عثمانی روز به روز از
پتانسیل نظامی و مذهبی قوی
برخوردار می‌شد، به گونه‌ای که
ممکن بود دروازه‌های اروپا را
به خطر اندازد. پس بهترین راه
این بود که اروپاییان ایران را از
بنیه نظامی ظاهراً قوی برخوردار
کنند تا ایران به دلایلی، مثلاً
ادعاهای ارضی، دوباره با
عثمانی درگیر نشود

طرح امیر کبیر از نظر کیفیت
و کمیت همه‌جانبه بود، دو
قرارداد ننگین گلستان و
ترکمانچای ایران را از داشتن
ناوگان دریایی در دریای خزر
محروم کرده بود. با این حال،
امیر کبیر با شجاعت طرح
تاسیس نیروی دریایی را
دنبال کرد

حضور شاه در صحرای دوشان تپه برگزار شد و شاه به نشانه رضایت یک شمشیر جواهرنشان به وی داد. سپهسالار، که در مدت اقامت طولانی خود در استانبول از سازمان و وظایف قره‌سوران (ژاندارمری) و تأثیر آن در امنیت راه‌ها آگاهی داشت، برای امنیت راه‌ها در ایران، درصدد برآمد قره‌سوران را تاسیس کند. او برای اجرای این برنامه گزارشی مفصل به شاه نوشت، شاه نیز موافقت کرد. به دستور سپهسالار برای امنیت راه‌های اصلی خراسان، گیلان، گرگان، مازندران، سوارانی مسلح برگماشتند و پاسگاه‌هایی هم برای آنها ساختند. سپس وی برای امنیت راه‌های اصلی دیگر استانها و شهرستانهای مهم کشور، استخدام نهند و بیست سوار مسلح را در نظر گرفت و گزارش کار و نقشه محل استقرار آنها، و جای ساختن پاسگاه‌ها را برای شاه فرستاد. شاه این پیشنهاد را پذیرفت و دستور تأمین هزینه آن را داد و از آن پس، مسئولیت نظم و امنیت راه‌ها را نیز برعهده سپهسالار گذاشت.

سازمان جدید ژاندارمری، از شهریور ۱۲۹۰ ش (۱۹۱۱ م)، زیر نظر کلنل (سرهنگ) یالمارسون و کلنل فولگه و ماژور (سرگرد) شولیران و شمار دیگری از افسران سوئدی که با موافقت دو سفارت روس و انگلیس استخدام شده بودند، در پارک اتابک (محل کنونی سفارت شوروی) آغاز به کار کرد. یک آموزشگاه گروهبانی تاسیس و وسایل موزیک نظامی و جنگ‌افزار کافی از اروپا خریداری شد. به تدریج دو هنگ ژاندارمری در تهران (یوسف‌آباد و باغشاه) و چند هنگ در شیراز و تبریز و قزوین مستقر گشت و با در اختیار داشتن هفت‌هزار ژاندارم مجهز جای تشکیلات بی‌نظم و سامان قره‌سوران را گرفت و در آن روزگار آشوب‌زده به استقرار امنیت در ایران کمک کرد. با آغاز جنگ جهانی اول شماری از افسران سوئدی از ایران رفتند و آنهایی که در ایران ماندند بیشتر افسران ذخیره و احتیاط بودند که کارایی نداشتند. آنان به جانب‌داری از آلمان گرویدند و این گرایش را در سازمان ژاندارمری پدید آوردند. چون حقوقشان به واسطه افلاس خزانه ایران مرتب نمی‌رسید، کمک مالی از سفارت آلمان می‌گرفتند و جالب است که درگیری‌هایی بر ضد مصالح روس و انگلیس در نقاط مختلف ایران پدید آوردند. از این رو دولت ایران با فشار دو سفارت روس و انگلیس به خدمت سوئدی‌ها در ایران در آوریل ۱۹۱۶ م. خاتمه داد.

کابینه جدید پس از استقرار نظام مشروطیت در ۱۲۸۸ ش به صدارت سپهبد اعظم و سردار اسعد بختیاری ضرورت تاسیس نیرویی که بتواند نظم را در جاده‌ها، طرق و شوارع کشور تأمین نماید، احساس کرد. به همین منظور دولت در وهله اول تلاش کرد روح تازه‌ای در کالبد بقایای متزلزل و درهم‌ریخته «پیدانظام» و «امنیه‌هایی» بدمد که هنوز در تهران خودنمایی می‌کردند. ولی این تاکتیک حاصلی دربرنداشت. با تشکیل کابینه مورد حمایت دموکرات‌ها در تیر ۱۲۸۹ ش به رهبری مستوفی الممالک، افکار عمومی متوجه برنامه جدیدی شد که

مبنتی بر تشکیل یک نیروی امنیتی داخلی تحت نظارت افسران خارجی بود. این نیرو به ژاندارمری دولتی شهرت یافت. دولت آشکارا اعلام کرد که یکی از اهداف اصلی آنان سازماندهی ارتشی است که در اجرای اصلاحات مالی، تقویت قدرت مرکزی و اخراج نیروهای بیگانه موثر باشد.

● طرح تاسیس ژاندارمری، در اصل ملی بوده، و فقط از قره‌سوران عثمانی در تشکیل آن الگوبرداری شده؛ یعنی بنیاد خارجی نداشته است. آیا در دوره‌های بعد هم به همین گونه بود؟

بله، همین‌طور است، اما در تکمیل سازمانی که ژاندارمری دولتی شد نیروهای یالمارسون سوئدی مداخله داشتند و درواقع آن سیستم قره‌سوران را که پراکنده بود و فقط به مناطق خاصی محدود می‌شد تحت عنوان ژاندارمری دولتی (در دوره پس از مشروطه) گسترش دادند. موفقیت ژاندارمری در ایجاد



امنیت در جاده‌ها باعث شد که این سازمان از وظیفه اصلی خود فراتر رود و به یک نیروی نیمه‌نظامی مبدل شود. به دنبال تصویب مجلس در ۱۲۹۰ ش دولت سوئد سه نفر از افسران خود را روانه ایران ساخت تا ژاندارم‌ها را تعلیم دهد. این کار با نظارت وزارت داخله (کشور) ایران انجام شد و هدف آن برقراری امنیت در جاده‌های ایران بود. در این میان، مورگان شوستر امریکایی پست خزانه‌داری کل ایران را عهده‌دار شد و در چارچوب تجدید ساختار امور مالی ایران تصمیم گرفت یک نیروی ویژه ژاندارمری (موسوم به قره‌سوران مالیه) را تاسیس کند. مقرر بود این نیروی جدید تحت

امر مستقیم شوستر باشد و در امر وصول عایدات، ماموران ذریبط خزانه‌داری را در سراسر کشور یاری دهد. هدف اصلی شوستر این بود که امنیه‌ها و سایر عوامل مسلح مامور برقراری امنیت جاده‌ها را در هم ادغام کند و از نیروی جدید در کار وصول مالیات بهره برد. ولی مشکلات متعددی که مقامات گوناگون ایرانی بر سر راه وی ایجاد کردند باعث شد شوستر از اجرای این برنامه صرف‌نظر کند و در عوض به طرح نیرویی جدید موسوم به «ژاندارمری خزانه» جامه عمل ببوشاند. پس تا اینجا با دو تشکیلات موازی در ژاندارمری روبرو هستیم: ۱- ژاندارمری دولتی (قره‌سوران‌ها) ۲- ژاندارمری خزانه. اعضای ژاندارمری خزانه، به استثنای چند تن افسر اروپایی، به طور کلی شامل افراد ایرانی بود. در اجرای دستورات شوستر، ژاندارمری خزانه درگیر یک سلسله حوادث جدی و جنگها شد که مهم‌ترین آن تصرف اموال علاءالدوله، شاهزاده قاجار، بود. کشتی توفان‌زده شوستر نتوانست از امواج فتنه‌ها، به ویژه دشمنی روسها، رهایی یابد و به گل نشست و او ناگزیر شد از ایران برود. در پی آن ژاندارمری خزانه منحل شد. ولی افسران و سایر افراد آن به ژاندارمری دولتی انتقال یافتند. نیروی اخیر شروع مناسبی داشت که مهربان‌نشینی خصلت هواداری از دموکرات‌ها، وطن‌دوستی و ضدیت با روسیه را بر آن زد. با انتقال حدود هزار نفر اعضای ژاندارمری خزانه به ژاندارمری دولتی، کلنل یالمارسون کار خود را با جدیت بیشتر آغاز کرد. دی‌ماه ۱۲۹۱ ش (۱۹۱۲ م) ژاندارمری دولتی شامل بیست و یک سوئدی و حدود سه‌هزار افسر و پرسنل ایرانی بود. به‌رغم حرکت‌های موفقیت‌آمیز ژاندارمری دولتی در تأمین امنیت عامه، مخالفت‌های قبیله‌ای با ژاندارمری به مساله‌ای جدی تبدیل شد. ظهور ژاندارم‌ها که مبین تأکید سلطه دولت مرکزی بر جاده‌های فارس و مناطق دیگر بود، به مذاق خوانین خوش نیامد و آن را تهدیدی علیه امنیت خود تلقی کردند.

خان‌ها و تفنگچی‌های آنان به شدت در برابر تاسیس پست‌های ژاندارمری در طول جاده‌های اصلی و راه‌های کاروان‌رو در سراسر کشور مقاومت می‌کردند. پانزدهم، ژاندارمری در سال ۱۹۱۴ م. به پیشرفت کاملاً جدیدی در بُعد نظامی و سیاسی ایران نایل شد. بسیاری از ایرانیانی که در ژاندارمری به کسوت افسری درآمدند، برخلاف افسران واحدهای تشکیلات قدیمی‌تر نظامی ایران، از قشرهای نسبتاً بالایی جامعه محسوب می‌شدند؛ درواقع این افسران مظهر بخشی از طبقه ممتاز بودند. خانواده پسران‌ها و علوی‌مقدم‌ها از جمله این موارد بودند. صاحب‌منصبان ژاندارمری ایران با توجه به مقام و منزلت اجتماعی آنان به طور کلی از تحصیلات خوبی برخوردار بودند. درباره ترکیب اجتماعی و نژادی صنوف مختلف نظامی ژاندارمری، اطلاعات بسیار کمی در دست است، ولی از ظواهر امر چنین برمی‌آید که اصلیت اکثر آنان قبیله‌ای بود. شهرت‌شین‌ها در بدو امر استخدام شدند و بعداً نوبت به روستائین‌ها رسید.

ژاندارمری در نهایت با نیروی قزاق ادغام شد. بی شک یکی از نمونه‌های بارز نارضایتی ژاندارمری، پس از ادغام رسمی آن با قزاق‌ها، شورش ماژور ابوالقاسم‌خان لاهوتی بود که در بهمن ۱۳۰۰ ش در آذربایجان وقوع یافت و نیروهای دولتی آن را سرکوب کردند.

● در کنار بریگاد قزاق و ژاندارمری نیروی سومی هم در جنوب ایران مستقر بود؟ این نیرو از کجا شکل گرفت؟ و سرانجام آن چه بود؟

پلیس جنوب‌نیروی بود که افسران انگلیسی آن ژاندارمری کردند و براساس قراردادی با سپهدار در اوت ۱۹۱۶ م (۱۳۳۵ ق) به‌وجود آمد. اهمیت اساسی پلیس جنوب ایران به‌مخاطر مشکلاتی است که این نیرو در روابط ایران و انگلیس پدید آورد، درحالی‌که سازمان داخلی آن شباهتهایی با سایر نیروهای داوطلبی داشت که انگلستان در دیگر نقاط منطقه خاورمیانه به‌وجود آورده بود.

۲۸ تیر ۱۲۹۵ ش مارلینگ و ائیر، وزیرمختار انگلیس و روس، برای اصلاح امور مالی و نظامی ایران طرح مشترکی به سپهدار، نخست‌وزیر، تقدیم کردند. در این طرح دو وزیرمختار برای اصلاح امور مالی ایران گسترش اختیارات خود را خواستار شدند و برای استقرار امنیت و نظم، تاسیس نیروی یازدههزار نفری زیر نظر و فرمان افسران انگلیسی در جنوب، و یک نیروی یازدههزار نفری به عنوان شعبه بریگاد قزاق زیر نظر افسران روسی در شمال پیشنهاد کردند و تمام هزینه این دو نیرو را نیز برعهده گرفتند. سپهدار این پیشنهاد را در هیات وزیران مطرح کرد و به تصویب رساند. در این ایام نیروهای روس استان‌های آذربایجان، همدان و مازندران را ترمودیدند. دولت انگلیس هم بر پایه آن پیشنهاد، موافقت سپهدار، به وسیله ژنرال سایکس در استانهای جنوبی و بنادر جنوب نیروی چندین هزار نفری از داوطلبان محلی زیر نظر و تعلیم افسران انگلیسی و هندی، با همکاری شماری از افسران جزء ایرانی به نام تفنگداران جنوب، تشکیل داد که مرکز آن در شیراز و شاخه آن در اصفهان، کرمان، یزد و بندرعباس حضور فعال پیدا کرد. در شیراز، فرمانفرما، استاندار فارس، برای تثبیت تفنگداران جنوب به ژنرال سایکس کمک کرد. ژاندارمری فارس هم به تفنگداران جنوب پیوست. این نیرو امنیت منطقه جنوب را بر عهده گرفت و وثوق‌الدوله آن را در فروردین ۱۲۹۶ ش به رسمیت شناخت و به این ترتیب، به پلیس جنوب تغییر نام داد. دو دولت روس و انگلیس تمام این اقدامات نظامی را براساس قرارداد ۱۹۰۷ م و به عنوان ایجاد امنیت در منطقه نفوذ خود انجام دادند. هدف اصلی دولت روسیه و انگلیس از تاسیس نیروی نظامی در ایران (قزاق و پلیس جنوب) برقراری امنیت بود. زیرا آنها برای فروش کالاهای خود در ایران به امنیت احتیاج داشتند و به همین دلیل بود که هزینه‌های این ارتش‌ها را تقبل می‌کردند. پلیس جنوب در واپسین لحظات حیات خود، قبل از ادغام در ارتش نوین ایران، همچنان زیر نظر افسران انگلیسی فعالیت می‌کرد که شامل ۵۴۰۰ سرباز ایرانی، ۴۷ افسر انگلیسی، ۲۵۶

افسر جزء انگلیسی و هندی، و ۱۹۰ افسر جزء ایرانی بود. پس از روی کار آمدن کابینه سیدضیاء در ۱۲۹۹ ش (۱۹۲۱ م)، او به اطلاع انگلیسی‌ها رسانید که کابینه جدید او مایل است پلیس جنوب ایران را با استعداد فعلی آن در اختیار خود بگیرد، لیکن تعداد افسران انگلیسی آن باید حداقل امکان به ده نفر محدود باشد. سقوط کابینه سیدضیاء نقطه پایانی برای سرنوشت صاحب‌منصبان انگلیسی در جنوب ایران بود. کابینه قوام پیشنهاد کرد که پلیس جنوب را به دولت ایران تحویل دهند و صاحب‌منصبان انگلیسی آن نیز ظرف سه تا شش ماه ایران را ترک کنند. بدین ترتیب دولت انگلیس در برابر دو راه حل قرار گرفت: یا درخواست دولت ایران را بپذیرد، یا آنکه پلیس جنوب را متحل کند. دولت انگلیس سرانجام راه حل دوم را برگزید.

مراحل انحلال پلیس جنوب ایران در مهر ۱۳۰۰ ش (۱۹۲۱ م) به پایان رسید و بسیاری از افسران و درجه‌داران این نیرو بعداً در لشکر جنوب ارتش نوین ایران - که رضاشاه آن را بنیانگذاری کرد - جذب و استخدام شدند.

● آقای نایب پور در زمان رضاشاه چه تحولاتی در ارتش روی داد، و این سازمان به چه سمتی رفت؟

رضاخان، که طی یک کودتا در سال ۱۹۲۱ م به کمک انگلیسی‌ها به قدرت رسید، سعی داشت ارتش نیرومندی ایجاد کند که بتواند پایه قدرتش را حفظ نماید. در سال ۱۹۲۲ م هزینه‌های نظامی به حدی افزایش یافت که ۴۷ درصد از کل بودجه دولت مرکزی را شامل می‌شد. در سال ۱۹۲۵ م برای اولین بار ارتش منظم ایجاد شد و در ۱۹۲۶ م اولین قانون خدمت و وظیفه عمومی صادر گشت. در سال ۱۹۳۰ م نیروهای مسلح ایران بالغ بر هشتاد هزار نفر شد و در سال ۱۹۴۱ م تعداد این نیروها به ۱۲۵ هزار نفر رسید. در سال ۱۹۲۴ م نیروی هوایی و در سال ۱۹۲۵ م نیروی دریایی به وجود آمد. رضاشاه گروهی از افسران را برای آموزش به خارج از کشور (فرانسه، آلمان و شوروی) فرستاد و در تهران دو آکادمی نظامی تاسیس کرد. در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۵ ش رضاخان کوشش فراوانی به عمل آورد تا سربازگیری لشکرها متناسب با بنیه ارتش نوین باشد، که این امر تا حدی نشان‌دهنده رشد کمی ارتش بود، ولی بعدها کاهش یافت.

در خلال سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ش وظیفه پایه‌ریزی ساختارهای بنیادی لشکرها به پایان رسید. گرچه هر لشکری با مشکلات خاص خود مواجه بود، روی هم‌رفته موفقیت نسبتاً خوبی به‌دست آمد. با این حال لشکرها از مسائل مالی، سوء مدیریت، دسیسه‌چینی، جناح‌بندی‌های سیاسی، فقدان روش مناسب در ترفیع درجات و حسادت در سطح بالای فرماندهی رنج می‌بردند. تار و پود ارتش نوین ایران از ابتدای امر حول محور شخص رضاخان تنیده شده بود. او در آذر ۴۰۳۱ ش بر تخت سلطنت نشست. هرچند بی شک فقدان کنترل صحیح مرکزی بر فرماندهان

اصولاً در عهد قاجار به تشکیلات منسجم و کاملی تحت عنوان ارتش وجود نداشت. در دومین سفر ناصرالدین شاه به فرنگستان بود که اندیشه ایجاد نیروی کارآمد و نظامی در ذهن او پدید آمد. در این سفر چون وضع سواره‌نظام قزاق روسیه در نظر ناصرالدین شاه بسیار خوب جلوه کرد، از امپراتور روس تقاضا نمود که به ایران بیاید و سواره را مشق قزاقی بدهد. بنابراین سرهنگ دومانتویچ در ۱۲۹۶ ق وارد تهران شد

گرچه شاه و صدراعظم می‌توانستند کسانی را برای رده‌های بالای بریگاد معرفی کنند، تشکیلات موسسه افسری اساساً در دست فرمانده روس بود. روسیه همواره سعی می‌کرد از حوادث سیاسی مساعد به نفع خود بهره‌برداری کند و بر قدرت بریگاد قزاق بیفزاید. بحران‌های مالی متعدد و نبود تسلیحات و تجهیزات پیشرفته در بریگاد قزاق از جمله عواملی بود که کارآمدی این یگان را حتی در خود تهران در هاله‌ای از ابهام فرو برد

براساس اطلاعات موجود، اصلی‌ترین کاربرد قزاق، در عصر حیات ناصرالدین‌شاه و سنوات بعد، حفظ منافع دولت روسیه تزاری در لباس قزاق و با کمک پول، سرمایه و امکانات ایرانی بود. در سال ۱۸۹۷ م. روسها در راه توسعه جاسوسی خود در مشرق و جنوب شرق ایران گامی مهم برداشتند و تحت عنوان قرنطینه، عده‌ای از پزشکان روس را در مرزهای شرقی مستقر کردند. قزاق‌های روس پس از ورود به ایران در آنجا ماندگار شدند. به تدریج افسران روس وظایف اداری را نیز عهده‌دار شدند و در مقامات کشوری و لشکری محلی ایران (در شرق) اوامر صادر می‌کردند، آنان در امور محلی مداخله می‌نمودند و معمولاً در مقابل ماموران فاسد دولتی، جانب مردم را می‌گرفتند

ایالتی در میزان آزمندی و زورگویی آنان، خواه در درون ارتش و خواه نسبت به مردم غیرنظامی، موثر بود، باید بر این مساله تاکید کرد که این فرماندهان از رئیس خود، رضاشاه، سرمشق می‌گرفتند. رضا پهلوی، شخصاً مثال بارزی از اعمال تحقیر نسبت به مقامات کشوری و اساساً مسئول ایجاد فضایی از تحریک، دسیسه و بی‌ثباتی در فرماندهان عالی بود. او که از راه‌های مشکوک ثروت‌اندوزی کرده بود، به افسران ارشد خود اجازه می‌داد که همین کار را بکنند، زیرا باور داشت که به این طریق از حمایت مداوم آنان برخوردار می‌شود.

عشایر ایران منبع بسیار مناسبی برای تامین نیروی نظامی در مقایسه با جمعیت کشاورزی ساکن روستاها بود. عشایر در تاریخ ایران نیروی بسیار موثری بودند و رزمندگان اصلی ارتش رضاخان را در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۵ ش. تشکیل می‌دادند. ارتش نوین ایران از همان لحظه‌ای که ایجاد شد همواره درگیر عملیات نظامی کوچک و بزرگ بود از جمله: سرکوب نمودن شورش لاهوتی (تبریز، سال ۱۳۰۱)؛ عملیات علیه شاهسون‌ها در آذربایجان (۱۳۰۲)؛ عملیات در سرحد بلوچستان، اقدام نظامی علیه شیخ خزعل در محمره یا خرمشهر کنونی و علیه ترکمن‌ها (در ۱۳۰۳)؛ عملیات علیه اعراب خوزستان و والی پشت‌کوه در کردستان (۱۳۰۴)؛ عملیات در لرستان، کردستان و سرکوب کردن انواع شورش‌ها در شمال غرب و شرق در (۱۳۰۵).

در سراسر دهه ۱۳۱۰ ش.، ارتش همچنان دلمشغولی تضمین بقای رژیم را داشت. افسران رده بالا، با سرمشق قرار دادن شاه، ثروت بسیاری به صورت مالکیت زمین به‌دست آوردند و وضعیت خود را از حالت افرادی نوکیسه و حقیر به طبقه‌ای حاکم تبدیل نمودند که مقامات عالی دولت و نهادهای اقتصادی را احراز کرده بودند. کنترل بی‌رحمانه شاه بر ارتش ادامه یافت، ناامنی و ترس بر همه‌جا سایه گسترد و افسران ارشد به دلخواه شاه پاکسازی می‌شدند. همزمان با تحول اوضاع سیاسی و اجتماعی و ظهور گروه جدیدی از افسران، که محصول دانشکده افسری تهران و دانشکده‌های نظامی خارجی بودند، تقسیمات قدیم ارتش از اعتبار افتاد، و نارضایتی و ناامیدی فزاینده‌ای از سلطه شاه و خفقان حاکم بر ارتش، که نور چشمی‌های رضاشاه آن را اعمال می‌کردند، در میان افسران ارتش به‌وجود آمد. در واقع مقدر بود که متفقین در شهریور ۱۳۲۰ ش. به ایران حمله کنند تا بنای عظیم و وسیع ارتش ایران، شکنندگی و ضعف نظامی خود را عیان سازد.

ارتش نوین ایران در دوره حکومت پهلوی به صورت نهاد اصلی حاکمیت درآمد و این وضعیت در سرتاسر این دوران باقی ماند. در واقع می‌توان گفت که ارتش با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (م. ۱۹۵۳) علیه دکتر مصدق نشان داد که به کشور وفادار نیست، بلکه به شخص شاه وفادار است. ماهیت حکومت پهلوی به نحوی بود که به‌رحال تمایز بین شاه و کشور را از بین برد. در دوره منتهی به سال ۱۳۵۷ (م. ۱۹۷۹) نظامیان هیچ‌گونه

مشکل جدی در برابر حکومت پهلوی به‌وجود نیاوردند. در شهریور ۱۳۲۰ ش. ارتش ایران نتوانست پاسخی منسجم به تجاوز متفقین به ایران، و استعفای اجباری رضاشاه بدهد. با اینکه ارتش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای دفاع از محمدرضاشاه به اقدامی دست زد، لیکن انگیزه اصلی کودتا علیه مصدق تحریکات خارج از کشور بود.

یکی از دلایل سقوط ارتش در دوره رضاشاه و پهلوی دوم از دست دادن پایگاه مردمی فرماندهان بود. فرماندهان در این دوره بیشتر به زمیندارانی تبدیل شدند که زمینهای مزروعی و ایلپاتی را با سندهای جعلی به مالکیت خودشان درآوردند. به تدریج ما شاهد ظهور فرماندهانی بودیم که کار اصلی‌شان خرید و فروش زمین برای شرکتهای خارجی بود که قصد داشتند در ایران سیستم انحصاری خودشان را ایجاد کنند. به این ترتیب انشقاق و انفکاک بین پایگاه فرماندهان مردمی و سیستم ارتش به‌وجود آمد. این مساله در دوره پهلوی دوم هم به همین نحو ادامه داشت. البته در آن دوره، همان‌طور که عرض کردم، مساله دیپگری مزید بر علت شد و آن آلوده شدن فرماندهان به دست مستشاران خارجی بود؛ انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها هر یک برای خودشان در ارتش باندی داشتند، روسها هم بیکار ننشستند و افسرانی را که به روسیه می‌رفتند با استفاده از روشهای مختلف آلوده می‌کردند و وادار می‌نمودند در ایران به وظیفه خود، یعنی جاسوسی برای آن دولت، عمل کنند.

● **ارتش شاهنشاهی از بدو تاسیس، یعنی از زمان قدرت یافتن رضاشاه، تا زمان فروپاشی (۱۳۵۷) به ناکارآمدی دچار بود. آیا می‌توان فقدان استقلال سیاسی را یکی از عوامل به وجود آورنده آن تلقی کرد؟**

بله، ارتش ایران در دوره پهلوی دوم، به‌رغم سطوت ظاهری، ابزاری بود برای امیال و غرایض امریکا در منطقه، که یک نمونه‌اش اعزام نیروهای ارتش ایران به منطقه ظفار است برای تحقق اهداف امریکا. در ۱۹۶۸ انگلستان منطقه خلیج فارس را ترک کرد و به این ترتیب خلأ قدرت در منطقه به‌وجود آمد و به همین دلیل امریکا و کشورهای غربی برای تامین منافع خود به این احتیاج داشتند که نیرویی در خلیج فارس مستقر شود و این خلأ را پر بکنند. این هم‌زمان با دورهای بود که دکترین نیکسون مطرح شد. این در حالی بود که ارتش پهلوی در مناطق داخلی خودش کارایی لازم را نداشت، و آن چیزی که در ۱۳۵۷ اتفاق افتاد نشان داد که ارتش ایران توانایی حفظ و ایجاد امنیت حتی در شهرهای درجه سوم و چهارم کشور را ندارد؛ برای اینکه از پایگاه مردمی لازم برخوردار نبود و دلیل عمده آن وابستگی سران ارتش به امریکا، اسرائیل و شوروی سابق بود.

● **ارتش ایران در زمان محمدرضا پهلوی چه وضعی داشت و چه تحولاتی در آن به‌وجود آمد؟**

از جمله وضعیت تسلیحات در ایران، نوع ارتباط ارتش ایران با کشورهای غربی، جایگاه منطقه‌ای و فرماندهی ارتش ایران به چه نحو بود؟

در سال ۱۹۴۲م. معاون وزارت خارجه آمریکا به وزیر جنگ اطلاع داد که ایران مایل است یک افسر آمریکایی تمام امور مالی، پشتیبانی و خدماتی ارتش ایران را تجدید سازماندهی کند. و در گزارش خود اضافه کرده بود که به نظر او درخواست ایران موقعیت مناسبی برای تعمیق روابط با ایران و برآوردن خواسته‌های ملل خاورمیانه فراهم می‌سازد. برای آمریکایی‌ها هم خواست شاه برای سازماندهی ارتش ایران موقعیت مغتنمی بود، زیرا آنها در همین دوران می‌توانستند هرچه بیشتر از ذخایر نفتی ایران و موقعیت استراتژیک آن سود ببرند. یک ارتش مجهز، قدرتمند، و مرتبط با ارتش ایالات متحده به معنی تقویت نفوذ هرچه بیشتر آمریکا در خاورمیانه بود. برای شاه اولین وظیفه ارتش، حفظ قدرت و امنیت در داخل کشور بود. آمریکایی‌ها هم به این مساله علاقه داشتند، چراکه فقط ایرانی باثبات می‌توانست ضامن منافع آمریکا در خاورمیانه باشد.

امریکایی‌ها تلاش کردند تا سیستم آموزش نظامی را در ایران طبق سیستم آمریکا سازماندهی کنند. این هدف به کمک افسرانی که در آمریکا آموزش دیده بودند به آسانی اجرا می‌شد. زیرا تماس مستقیم سران ارتش ایران با روش زندگی آمریکایی‌ها باعث می‌شد به تدریج این افراد نظر مثبتی نسبت به ایالات متحده پیدا کنند. براساس اطلاعات موجود در منابع آمریکایی، تا سال ۱۹۷۴ تعداد یازده هزار افسر و پرسنل نظامی ایران در ایالات متحده آموزش دیدند. علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا به منظور آموزش دادن ارتش اسرائیل به افسران ایرانی، قراردادهایی در این زمینه با دولت اسرائیل امضا کرد. بدین ترتیب زمینه بسیار مناسبی برای جمع‌آوری اطلاعات و نفوذ پر دامنه سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل در ارتش ایران عصر پهلوی مهیا شد.

در طی این نوع آموزش‌ها، افسران ایرانی با مردم و افسران آمریکایی تماس برقرار می‌کردند. در این میان، ضمن تحلیل فکری باورها و برداشت‌های ایرانیان داوطلب آموزش در آمریکا، این افراد علیه خطرهای به اصطلاح نفوذ کمونیسم و گسترش حیظه روحانیت آگاه ایران تحریک می‌شدند. افسران ایرانی در آمریکا می‌توانستند از دو نوع تور مسافرتی استفاده کنند: یکی دستجات بازدیدکننده از روستاها بود که در این برنامه، دو یا چند افسر از یک کشور همراه مترجم مسافرت می‌کردند. در سفرهای نوع دوم شرکت کنندگان بدون مترجم مسافرت می‌کردند تا تماس مبتنی بر افزایش دوستی آنان با ملل آمریکا فراهم شود.

بی‌شک عوامل محرک در سیاست توسعه‌طلبی ایران مبتنی بر دو اصل بود: سیر صعودی قیمت جهانی نفت؛ افزایش خریدهای تسلیحاتی

ارتش ایران نه تنها به دست مشاوران نظامی آمریکا

تعلیم می‌دید، بلکه بخش عظیمی از تسلیحاتش را از این کشور خریداری می‌کرد. طی جنگ جهانی دوم، ایران در چارچوب قانون وام و اجاره، اسلحه و مهمات دریافت کرد. از سال ۱۹۴۷، که آمریکایی‌ها اعتبارات مناسب در اختیار شاه قرار دادند، خرید اسلحه از آمریکا به طور جدی آغاز شد. این وام‌ها فقط به خرید اسلحه از آمریکا اختصاص داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق در سال ۱۹۵۳م، هزینه‌های نظامی به تدریج رشد یافت و بین سالهای ۱۹۵۶-۱۹۶۹م به طور متوسط ۳۵ تا ۴۰ درصد از بودجه سالانه را شامل می‌شد. تحویل سلاح از سوی ایالات متحده به ایران، علاوه بر دلایل نظامی، دلایل اقتصادی نیز داشت.

ایران در چارچوب برنامه کمک نظامی، موسوم به M.A.P، اعتبارات مناسبی دریافت می‌کرد که مختص خرید اسلحه بود. با پرداخت اقساط و بهره‌های متعلق به آن، تمام مبلغ وام دوباره به ایالات متحده برمی‌گشت؛ «به طوری که روزنامه «هرالد تریبون» در شماره ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۸ نوشت: خرید اسلحه توسط ایران سبب شد تا بابت هریک دلاری که ایالات متحده آمریکا برای خرید نفت می‌پردازد، دو دلار برگشتی داشته باشد». وابستگی اقتصادی ایران به آمریکا حتمی بود و ایالات متحده می‌توانست تا هر زمان که بخواهد، ایران را تحت فشار قرار دهد و نفوذ خود را اعمال کند.

از دلایل دیگر، تحویل سلاح «دکترین نیکسون» بود که در سال ۱۹۶۹م. و به خاطر جلوگیری از درگیری ایالات متحده در یک ویتنام دیگر، به وجود آمد. طبق نظریه دکترین نیکسون، تمام کشورهای متحد با آمریکا می‌بایست به حد کافی به سلاح و مهمات تجهیز شوند تا در صورت یک حمله کمونیستی در وضعیتی باشند که بتوانند بدون کمک آمریکا از خود دفاع کنند. ایران داوطلبانه به این وظیفه تن داد و اوایل دهه ۱۹۷۰م. خود را از سر تا پا مسلح نمود.

دلیل دیگری که نباید فراموش کرد، وظیفه جدیدی بود که به عنوان ژاندارم خلیج فارس به عهده ایران گذاشته شد و این موضوع زمانی اتفاق افتاد که بریتانیا در سال ۱۹۶۸م. تصمیم گرفت به کارکرد نظامی خود در منطقه خلیج فارس پایان دهد. در پی این تصمیم به ایران امکان داده شد تا خود را به سلاح‌های جدید و مدرن تجهیز، و خلأ به وجود آمده را پر کند. از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ کمک‌های آمریکا برای خرید اسلحه یکی از عوامل کلیدی یاری‌دهنده شاه برای ساختن ماشین جنگی‌اش به منظور دفع نیروی مهاجم خارجی و تثبیت امنیت داخلی بود.

واردات نظامی ایران از ایالات متحده، بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۷، مبلغ ۴/۲۶ میلیارد دلار بود. به عبارتی هزینه‌های نظامی در سال حدود چهل درصد رشد می‌کرد که افزایش قیمت جهانی نفت مهم‌ترین دلیل آن بود. افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ به دلیل جنگ اعراب و اسرائیل بود. از سوی دیگر دسترسی هند به نیروی اتمی در جهش قیمت‌ها تاثیر داشت.

زیرا اولین آزمایش اتمی هند در سال ۱۹۷۳ پیامدهای مهمی در منطقه برجا گذاشت و مجموعه عوامل فوق در گرایش شدید ایران به غرب موثر افتاد.

اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک ایران در منظر سیاستمداران آمریکایی آنقدر افزایش یافت که علاوه بر محول کردن وظیفه ژاندارمی خلیج فارس، برخی ماموریت‌های سرکوبگرانه نیز به ارتش ایران واگذار شد. حضور صوری و غیرعملیاتی ارتش ایران در ظفار نمونه‌ای از آن ماموریت‌هاست. از سوی دیگر افزایش اهمیت ایران در مقیاس ژئواکونومیک جهانی متناسب با افزایش قیمت جهانی نفت و رسالت شاه در تامین نفت مورد نیاز اسرائیل باعث شد مستشاران نظامی آمریکا، در ارتش، و مستشاران نظامی - اطلاعاتی اسرائیل، در نهادهای اطلاعاتی، نبض فعالیت را در دست بگیرند و امور را طبق نظر خود هدایت کنند. مجموعه خاطرات ارتشید فردوست نمونه بارزی از این ادعاست. که در آن به سیطره و نفوذ بیش از حد مستشاران نظامی آمریکا و اسرائیل به طور تشریحی پرداخته است.

● **آیا مقابله با نفوذ شوروی در منطقه، در اقدام غرب برای تجهیز ساختن ارتش ایران تاثیر داشت؟**

نفوذ شوروی مساله‌ای بود که باعث شد آمریکا ایران و ترکیه را تحریک کند تا میان خود پیمانی علیه شوروی برقرار سازند. در نتیجه این تحریکات، پیمانی تحت عنوان سنتو به وجود آمد و جالب بود که در این پیمان معمولاً افسران ایرانی رتبه‌های اول را کسب می‌کردند. آمریکا بدین طریق، یعنی با نفوذ در افغانستان، پاکستان، ایران و ترکیه، حلقه‌ای در مقابل نفوذ دولت شوروی سابق به وجود آورد. این کشور حکومت‌های منطقه را این‌گونه تهدید می‌کرد که اگر افکار کمونیسم به داخل کشورشان نفوذ کند و تفکر کمونیستی جاگیر و پاگیر شود، دیگر نشانی از دولت‌های منطقه‌ای باقی نخواهد ماند.

● **عده‌ای معتقدند علاقه شخصی رضاشاه و مخصوصاً محمدرضاشاه به اسلحه و ارتش یکی از دلایل توسعه ارتش ایران بود، نظر شما در این باره چیست؟**

البته درباره رضاشاه مقداری صدق می‌کند. چون می‌دانید رضاشاه از افرادی بود که از سرباز یکمی، یعنی از نقطه صفر، نه براساس لیاقت، بلکه بر اثر سیر حوادث، به سرداری در تیپ قزوین رسید و با آن تیپ تهران را فتح کرد. در بعضی از منابع، به ویژه در منابع روسی، به وجود چنین علاقه‌ای در شخص رضاشاه اشاره شده است، ولی چنین چیزی درباره پهلوی دوم وجود ندارد. چون او بی‌حال‌تر و ناتوان‌تر از این بود که به این مسائل علاقه پیدا کند.

● **جناب آقای دکتر نایب‌پور از اینکه وقتتان را در اختیار ماهنامه زمانه قرار دادید، بسیار متشکرم. من نیز از شما سپاسگزارم.**